

شیوه‌ها و کارکرد گفت وگو در منظومه‌های محلی رایج در سوادکوه با تأکید بر منظومه

هژبرسلطان*

عارف کم‌پشتی^۱

چکیده

گفت وگو یکی از اساسی‌ترین عناصر شکل‌دهی داستان، نمایشنامه، شعر و قصه است که به کمک آن می‌توان به شخصیت اصلی و واقعی قهرمانان آثار پی برد. گفت وگو عبور از مرحله خودبینی، یک‌جانبه‌نگری و جزم‌اندیشی و نماینده درک حضور دیگری، مدارا و تحمل، تساهل و درنهایت نیل به آزادی و دموکراسی در متن است. پایه گفت وگو، مشارکت، هم‌زبانی و فهم زبان یک‌دیگر است. منظومه هژبرسلطان، سرگذشت اسدالله خان باوند معروف به هژبرسلطان، کوچک‌ترین فرزند اسماعیل خان باوند سوادکوهی، معروف به امیر مؤید است. این اثر منظومه‌ای حماسی-روایی است که به تراژدی می‌انجامد. این منظومه مازندرانی، ساختاری ترجیع‌بندگونه دارد. براساس قواعد عروضی ادبیات عامه (تکیه، اشباع، ساز یا آلت موسیقی و خواننده عامی) در بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور سروده شده است. این پژوهش تلاش می‌کند تا با روش توصیفی-تحلیلی شیوه‌های گفت وگو را در منظومه هژبرسلطان و دیگر منظومه‌های رایج در سوادکوه تجزیه و تحلیل کند. براین اساس می‌توان گفت، گفت وگوهایی توأم با رجز خوانی، تنبیه و تحذیر، غرور و فخرفروشی نسبت به دیگران، تحقیر، امری و... در این منظومه جهت داده شده است. این منظومه، از نظر شیوه‌های گفت وگو در میان منظومه‌های رایج در سوادکوه و مازندران منحصر به فرد است.

کلیدواژه‌ها: منظومه هژبرسلطان، گفت وگو، مناظره، مونولوگ، دیالوگ.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل، بابل، ایران.

اسدالله خان باوند معروف به هژیرسلطان، کوچک‌ترین پسر اسماعیل خان امیر مؤید سوادکوهی است. هژیرسلطان حدود سال ۱۲۷۰ هجری شمسی در روستای سرخ آباد سوادکوه به دنیا آمده است. خانواده اش نسب خود را به «باو» پسر شاپور، اسپهبد طبرستان، به کیوس، برادر خسرو انوشیروان، می‌رساندند. پدرش امیر مؤید سوادکوهی، حاکم سوادکوه و از دولتمردان پرآوازه کشور بود. اسدالله خان باوند نخست لقب ایلخانی داشت. در سال ۱۳۲۶ ه. ق پانوف روسی که خود را به دسته‌های بیرم خان بسته بود، به بارفروش (بابل کنونی) یورش آورد. اسدالله خان با دوتن از همراهان خود، در برابر پانوف ایستاد و بیش تر هواداران او را از میان برداشت و سرانجام گلوله خود را در سینه پانوف نشانید و او زخم خورده گریخت. احتمالاً باید میان سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۳۳ ه. ق لقب هژیرسلطان گرفته باشد. بعد از روی کار آمدن رضا خان، امیر مؤید که رضا خان را فرودست خود می‌دید، هژیرسلطان و بقیه پسران خود را به تدارک سپاه واسلحه برانگیخت. هژیرسلطان در زیراب (یکی از شهرهای سوادکوه) راه را برژاندارم‌ها بست. سردار سپه، میر پنج امیر احمدی را در تاریخ ۱۶ تیرماه ۱۳۰۰ ه. ش به سوادکوه فرستاد. امیر احمدی سعی کرد تا با مذاکره، امیر مؤید و پسرانش را به تسلیم وادارد اما در این کار توفیقی نیافت. نبرد در ارتفاعات ارفه کوه وهفت سله (نام مکان‌هایی در سوادکوه) آغاز شد. پس از جنگ و گریزهای فراوان، امیر مؤید با دولت مرکزی سازش کرد و هژیرسلطان، با درجه سروانی وارد ارتش استرآباد (گرگان) شد. رضاخان که از امیر مؤید و پسرانش بیمناک بود، سران ارتش استرآباد را علیه هژیر و برادرش سهم الممالک، برانگیخت. از سویی دیگر، هژیر و برادرش مناسبات دوستانه خود را با ترکمانان حفظ کردند. سران ارتش استرآباد که گمان می‌بردند این مناسبات به نبردی تازه علیه دولت مرکزی خواهد انجامید، هژیر و برادرش را با نیرنگ دستگیر کردند و برآن دو بند نهادند تا در تهران به محاکمه کشند اما رضا خان فرمان قتل آن دو را صادر کرد. بنابراین، سروان رضا قلی خان، افسر قزاق، هژیر و برادرش را در محله‌ای به نام کلاک کلباد (اطراف بهشهر کنونی) از پشت هدف گلوله قرار داد. پیکر دو برادر را در جلوی مسجد دوم کلاک به خاک سپردند. هژیرسلطان، هنگام شهادت ۳۳ ساله بود (نک. باوند، ۱۳۹۴: ۹۸-۱۰۰).

منظومه هژیرسلطان، سروده محمد علی رد معروف به «ممدلی شرخون» mamdali šōr xun متولد روستای پسته سرای دوآب پل سفید سوادکوه است. تولدش حدود سال‌های ۱۲۸۷ ه. ش در این روستا اتفاق افتاد. وی در سال ۱۳۵۵ ه. ش در زادگاه خود درگذشت. به روایت مرحومه فیروزه احمدی کمرپشتی، محمد علی صدایی بسیار گیرا و جذّاب داشت و منظومه هژیرسلطان را بسیار زیبا می‌خواند. مردمان روستاهای اطراف برای پیش رفت کارهای شالیزار خود از قبیل: نشا، وجین و درو از صدای او استفاده می‌کردند. او بر بلندایی می‌ایستاد و این منظومه را می‌خواند. زن و مرد روستایی، با شنیدن صدای او به وجد آمده، سریع تر کار می‌کردند. مردم، کارهای شالیزار او را انجام می‌دادند درحالی که او فقط برای آنان می‌خواند. (کمرپشتی، ۱۳۷۷: ۷۴-۷۵).

این منظومه‌های مازندرانی، ساختاری ترجیح‌بند گونه دارد. براساس قواعد عروضی ادبیات عامه (تکیه، اشباع، ساز یا آلت موسیقی و خواننده عامی) در بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور سروده شده است. گفتنی است، راویان متعددی که این منظومه حماسی را روایت کرده‌اند، از مخربین اصلی متن این منظومه نیز به حساب می‌آیند؛ زیرا به میل خویش، کلماتی را در لابه‌لای ابیات افزوده‌اند. این افزایش بیش‌تر به این دلیل است تا نهاد افعال پهلوانی، معلوم باشد. پژوهشگر، کلماتی را که زائد تشخیص داده در داخل گیومه («») قرار داده است تا مخاطب با حذف آنها بتواند به متنی منقح دست یابد. نگارنده این پژوهش، پنج روایت مختلف از این منظومه را در اختیار دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱- روایت مرحوم محمدعلی رد، که اولین راوی و سراینده اشعار این منظومه است. ۲- روایت مرحوم رشید بن‌داد کرمانی ۳- روایت ابوالخیر سنجابی اساسی. از میان این پنج روایت، پژوهشگر، روایت مرحوم رشید بن‌داد کرمانی را که از دیگر روایت‌ها، کامل‌تر و اصیل‌تر است، برای متن مقاله برگزیده است. این روایت با احتساب مصراع «هژبرسلطان ته نوم قربان» به عنوان مصراع ترجیعی، ۱۶۴ مصراع است. این مقاله تلاش می‌کند تا با روشی توصیفی-تحلیلی شیوه‌های گفت‌وگو را در این منظومه و دیگر منظومه‌های سوادکوه نشان دهد. براین اساس، پرسش‌های زیر درباره این منظومه قابل طرح است: شیوه‌های گوناگون گفت‌وگو در این منظومه، چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ با توجه به گونه‌های گفت‌وگو، آیا با دیگر منظومه‌های سوادکوه و مازندران قابل قیاس است یا در این خصوص، منظومه منحصر به فردی است؟

۱-۱- خلاصه داستان منظومه

منظومه با معرفی امیرمؤید و فرزندان و سمت آنها آغاز می‌شود. بعد به شرح نبرد اول سوادکوه می‌پردازد که دولت مرکزی، یزدان نامی را برای سرکوبی پسران امیر مؤید به منطقه سوادکوه می‌فرستد. هژبر، یزدان را در ارتفاعات سرخ‌خل (در دوآب) سوادکوه به اسارت می‌گیرد و او را با تحقیر پیش امیرمؤید می‌آورد. بعد از این که امیرمؤید یزدان را آزاد می‌کند، دولت مرکزی، امیر اکرم را که از وابستگان دربار پهلوی بود، برای سرکوبی پسران امیرمؤید روانه می‌کند. طی جنگی که در گاو بنه «شه موزی» در ارتفاعات «کوه سرخل» در دوآب سوادکوه در می‌گیرد سربازان هژبر می‌گریزند. آنها به روستای ارزه فون می‌روند. امیر اکرم نیز در تعقیب آنها به آنجا می‌رود و در نزدیکی قبرستان روستا دو سپاه باهم درگیر می‌شوند. در این گپرو دار امیرمؤید با دولت مرکزی صلح می‌کند و پسرانش به عنوان افسران ارشد وارد سپاه گرگان می‌شوند ولی گویا رضاشاه از حضور آنان بیمناک بود؛ به همین دلیل به وسیله امیر اکرم آنها را با ناجوانمردی به دام می‌اندازد و در بین را منتقل کردن آنها به تهران، در نزدیکی روستای کلاک کلباد بهشهر دو برادر را با دستان بسته از پشت هدف گلوله قرار می‌دهند و به شهادت می‌رسانند.

۱- پیشینه پژوهش

درباره سرگذشت هژیرسلطان، برادر و پدرش، پژوهش‌های درخوری انجام شده است. از آن میان می‌توان به این آثار اشاره کرد: *منظومه شفاهی هژیرسلطان*، جمع‌آوری اشعار این منظومه است که به وسیله زین العابدین درگاهی انجام شد و در سال ۱۳۷۳ به راهنمایی احمد تمیم داری در دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز در مقطع کارشناسی ارشد دفاع شد. همین پایان‌نامه، در سال‌های بعد (۱۳۸۹) به صورت کتاب منتشر شده است. نگارنده این مقاله نیز این منظومه را به همراه چند منظومه دیگر مازندرانی جمع‌آوری کرده و در سال ۱۳۷۷ به راهنمایی اسماعیل حاکمی در دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد از آن دفاع نموده است. محمد ترکمان در کتابی به نام *مجموعه اسناد امیر مؤید سوادکوهی*، (نشر نی ۱۳۷۸) بیش از ۴۵۰ سند درباره او و فرزندانش منتشر کرده است. احمد باوند سوادکوهی در کتاب *سوادکوه، میراث دار تبار کهن* (رسانش ۱۳۹۴) متن منظومه را همراه با تصاویری از هژیرسلطان، پدر و برادرانش آورده است. در هیچ یک از آثاری که معرفی شده است، درباره شیوه‌های گفت‌وگو و کارکرد آن در این منظومه و دیگر منظومه‌های سوادکوه و مازندران، حرفی به میان نیامده است.

۲- چارچوب نظری پژوهش

گفت‌وگو یکی از اساسی‌ترین عناصر شکل‌دهی داستان، نمایشنامه، شعر و قصه است که به کمک آن می‌توان به شخصیت اصلی و واقعی قهرمانان آثار پی برد. «در قصه‌ها و نمایش‌نامه‌های قدیم، گفت‌وگوی اشخاص عموماً از گفتار مردم عادی متمایز بود. در قصه‌های قدیم فارسی، گفت‌وگو جزو روایت قصه است؛ یعنی تابع قانون و قاعده خاصی نیست و از لحاظ نگارش حد و رسمی ندارد» (داد، ۱۳۸۷: ۶۰۶). سیما داد معتقد است مبحث گفت‌وگو در رمان تا اوایل قرن بیستم، فاقد خصوصیات بیان معمولی آدم هاست و فقط گفت‌وگوهای اشخاص خنده‌آور یا دون پایه واقعی جلوه می‌کرده است. وی در ادامه می‌گوید: «از اوایل قرن بیستم، در نمایشنامه و داستان از گفت‌وگو به منزله عنصری شکل‌دهنده و با اهمیت استفاده می‌شود. بسیاری از نویسندگان معاصر، درون‌مایه داستان و شخصیت‌های آن را با ترکیب گفت‌وگوهای مناسب خلق می‌کنند. در این آثار، گفت‌وگوها جنبه فرعی ندارد بلکه عمل داستان را در جهت معینی پیش می‌برد؛ با ذهنیت شخصیت‌ها هماهنگی و همخوانی دارد و احساس طبیعی و واقعی بودن را به خواننده می‌دهد بی‌آنکه طبیعی و واقعی باشد. صحبت‌های رد و بدل شده میان شخصیت‌ها، فعل و انفعال افکار و ویژگی‌های درونی و خلقی افراد را نشان می‌دهد» (همان: ۶۰۷). گفت‌وگو در جامعه، نمودی از آزادی‌های فکری و اجتماعی و وجود دموکراسی است. هم‌چنین مناظره، رسمی‌ترین روش بحث و استدلال است که از قدیم مرسوم بوده و امروز هم با نظم و ترتیب خاصی مرسوم است که تابع قواعد معینی است و نباید با مناظره اشتباه شود. مناظره،

یکی از ابزارهای مهمی است که برای پرورش فکر و قوهٔ ناطقه و تقویت نیروی اراده و ایمان، از قدیم‌ترین ایام تا این زمان به کار برده شده و هر قومی به شکلی در این میدان گام نهاده است. در سراسر متون ادبی هر زبانی (چه نظم و چه نثر)، نمودهای گوناگونی از گفت‌وگو دیده می‌شود. در ادب ایران‌زمین، قدیم‌ترین مناظرهٔ موجود، «منظومه درخت آسوریک» به زبان پهلوی است. این مناظره گفت و گویی است میان درخت نخل و بز که به زعم شاعر به پیروزی بز منتهی می‌شود. ناگفته نماند این مناظره با مفاخره توأم است (تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۵۷). پیشگام و مبدع این فن در ادبیات فارسی، اسدی توسی است. قدیمی‌ترین مناظرات ادبیات فارسی، چهار قصیده از اسدی توسی است که عبارتند از: مناظرهٔ زمین و آسمان، گبر و مسلم، کمان و نیزه و شب و روز (داد، ۱۳۸۷: ۴۵۰). نصرالله پورجوادی پیکار عرب و عجم را به این مجموعه افزوده است (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۹۹). گفت‌وگو را در ادب فارسی، به‌طور عام (گویا به اعتبار هدف)، می‌توانیم شامل چهار نوع مکالمه یا دیالوگ، دیالکتیک یا جدل، مناظره و سؤال و جواب بدانیم

۳-۱- گفت‌وگو در ادبیات عامه

گفت‌وگو در ادبیات عامه، همانند ادبیات کلاسیک با اهداف از پیش تعیین شده‌ای انجام می‌گیرد. گفت‌وگو به‌طور کلی به سه شکل انجام می‌گیرد: یا گفت‌وگو درونی و با خویشتن است (مونولوگ) (Monologue) که این نوع از گفت‌وگو بیش‌تر در دوبیتی‌های عامیانه دیده شده است. یا با یک شخص دیگر و دوسویه است (دیالوگ) (Dialogue) این نوع از گفت‌وگوها هم در دوبیتی‌ها و هم در منظومه‌ها کاربرد دارد. ممکن است یک طرف گفت‌وگو مجموعه یا جامعه‌ای باشد، اما اگر یک صدا از آن بیرون بیاید، یک تن محسوب می‌شود؛ یعنی ممکن است یک نفر با جمعی در حال گفت‌وگو باشد که آن جمع هم صدا هستند، اما گاه ممکن است گفت‌وگو میان اشخاص متعدد باشد، نه دو نفر؛ بنابراین صداها متفاوتی را می‌شنویم که هر کدام به تناسب خویش سخنی می‌گویند (همولوگ) (Homologue).

۳- شیوه‌های گفت‌وگو در منظومهٔ هژبرسلطان

منظومهٔ هژبرسلطان یک منظومهٔ حماسی-روایی است که به تراژدی می‌انجامد. تمام گفت‌وگوهایی که در این منظومه در میان قهرمانان در می‌گیرد، در حقیقت دیالوگ‌ها و مونولوگ‌هایی است که اهداف خاصی را دنبال می‌کند. این اهداف، به وسیلهٔ سراینده به این گفتگو داده نشده است. پژوهشگر براین باور است که مخاطب با خوانش چندین بارهٔ منظومه، می‌تواند به گفت‌وگوها جهت و هدف دهد. براین اساس می‌توان گفت، گفت‌وگوهایی توأم با رجز خوانی، تشبیه و تحذیر، غرور و فخرفروشی نسبت به دیگران، تحقیر، امری و... در این منظومه جهت داده شده است. در ادامه هر کدام از این موارد، جداگانه مورد باز بینی قرار گرفته است.

۴-۱- دیالوگ‌های امری

این نوع از گفت و گوها مخصوص فرماندهان و بزرگان به سربازان و زیردستان است. سرباز و زیردست چاره‌ای جز اطاعت کردن ندارد. در این گونه گفت و گوها که میان هژیر و یاران او روی می‌دهد، نحوه امر و فرمان شنیدنی است. در این منظومه راوی بعد از هر فرمان هژیر که به یارانش داده می‌شود، با جمله‌ای معترضه، آن سرباز را معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد این معرفی کردن از دو جهت حائز اهمیت است: یکی این که نمی‌خواهد شخصیتی گمنام و بی نقش در این منظومه وجود داشته باشد و دیگر این که می‌خواهد با دادن صفاتی نظیر پهلوون و... در مخاطب این احساس را زنده کند که سربازان هژیر همه پهلوون و بزرگ منش بوده اند. به نظر می‌رسد دلیل اول موجه تر باشد. در مصراع‌های زیر نشان داده شده است که هژیر با دادن فرمانی به خدابخش، یکی از بزرگان سپاه خود، خود را متخصص جنگ‌های چریکی نشان می‌دهد. این برداشت زمانی به دست می‌آید که مخاطب با فضای ماقبل نبردهای هژیر، آشنایی کامل داشته باشد:

هژیر سلطان بته خدابخش نوم
 هژیر سلطان خدابخش را صدا زد.

ترک خدابخش دیا خیلی پهلوون
 خدابخش از نژاد ترک بود و خیلی هم قوی بود.

دوربین بهل چش و ته هاکن معلوم
 دوربین شکاری را بر چشمانت بگذار و مشخص کن چه خبر است؟.

دوربین بسته چش و هاکرده معلوم
 [خدابخش] دوربین را به چشم گذاشت و مشخص کرد.

خدابخش بهوته هوجبر سلطون
 خدابخش گفت: ای هژیر سلطان!

اون سوار هسنا امیراکرم قشون
 آنها سواران امیراکرم آلاشتی‌اند. (مصراع ترجیعی)

هوجبر سلطان بته خدابخش نوم
 هژیر سلطان گفت: ای خدابخش!

هندا به این زودی دس ندین تکون
 در شلیک کردن عجله نکنید.

بلا [بهل تا] خوب جم بونا امیراکرم قشون
 در همین مصراع‌های اشاره شده می‌بینیم که در روستای امره ساری، در برابر امیراکرم آلاشتی و سپاه او پیروز می‌شود:

جلو نظامی بمونه محل قبرسون

jelu nezami bemune mahalle qabressun

سواران جلودار سپاه امیر اکرم، به قبرستان محل [ارزه فون] رسیدند.

هئی بهینا و شون به طرز حیوون hei: bahina vəšun be tarze hi:vun

این دو سپاه مثل حیوانات به جان هم دیگر افتادند؛ جنگ شروع شد.

«هوجبر سلطان» به مثل پلنگا بیارده مغوم hujaber sultan be mesle palenga biyarde

mequm

هژبر سلطان همانند پلنگ می‌غرید.

بهیته سنگر یکی بیته تن شرون bahite sanger yeki pite tan-šerun

در حمام کهنه و قدیمی، سنگر گرفت.

اون پره قاشونِ ها کرده داغون ?un pare qašunne hakerde daqun

آن همه سرباز امیراکرم را شکست داد. (مصراع ترجیعی)

درجایی دیگر از این منظومه که هژبر به اسفندیار- یکی از خدمه سپاه- دستور می‌دهد تا تدارک شام ببیند،

صدایی از اسفندیار به عنوان نفر دوم گفت‌وگو، شنیده نمی‌شود؛ چون ناچار به اطاعت است و هژبرسلطان

قصد شبیخون زدن به سپاه دشمن را دارد:

هوجبر سلطان بته اسفندیار نوم hujaber sultan bate esfendiyar num

هژبر سلطان گفت: ای اسفندیار!

ته هرچی زودترا «تهیه» بهیر منه شوم tə har či zudter atahiye bahir mənə šum

تو هر چه زودتر شامم را مهیا کن.

دوش توره دکن ته قند و چایی و نون duš ture daken tə qand-o čai:-o nun

در کوله پشتی ام قند و چایی و نان بگذار.

امشو مه عقیده «من» بزئم شبیخون ?amšu mə'aqide men bazenem šabixun

امشب قصد کردم که به سپاه دشمن شبیخون بزئم.

یزدون مادر... ونه زن فلون yazdun mader jənde vəne zan felun

یزدان که مادر و زن او هر دو روسپی‌اند.

خوانه دسگیر هاکنه هوجبر سلطون xane dasgir hakeəe hujaber seltun

یزدان می‌خواهد هژبر سلطان را دستگیر کند.

در چنین گفت‌وگوهایی که در منظومه دیده می‌شود، هژبر به عنوان سردار و فرمانده سپاه ایفای نقش

می‌کند. در لابه لای این گفت‌وگوها، شخصیت اصلی هژبر هم برای مخاطب و هم برای سپاهیانیش بیش تر

نشان داده شده است؛ فرماندهی که موقعیت شناس است و به درستی می‌داند که در چه هنگام و کجا به دشمن

حمله کند.

۴-۲- گفت وگویی توأم با رجز خوانی و تحقیر

این نوع از گفت وگو معمولاً در نبردهای تن به تن روی می‌دهد. زمانی که یکی از هم نبردان به پیروزی خود بر دیگری اطمینان دارد، سعی می‌کند تا با رجزخوانی‌های خود در دیگری تزلزل و تردید ایجاد کند. نمونه بارز آن را می‌توان در رجزخوانی‌های رستم و اسفندیار و رستم و اشکبوس دید (ر.ک. شاهنامه، دفتر پنجم، ۱۳۷۵: ۳۴۲-۳۶۶ و دفتر سوم، ۱۳۷۱: ۱۸۲-۱۹۶). در منظومه هژیرسلطان، زمانی که هژیر در دامنه‌ی کوه «سرخل» در اطراف روستاهای بایع گلا و رجه و خرج شهرستان سوادکوه، با قشون یزدان، از گماشتگان حکومت مرکزی و رضاخان، روبه روی می‌شود، آن‌ها را غافلگیر کرده، یزدان را با آن همه سپاه (هزار نفر) اسیر می‌کند، یزدان به وسیله هژیر مورد تحقیر قرار می‌گیرد. این گفت وگو تک سویه (مونولوگ) است و فقط از جانب هژیرسلطان بر زبان آورده می‌شود. این تحقیر حتی بعد از جشن گرفتن هژیر و سربازانش نیز ادامه می‌یابد تا او را بر مرکبی کم بها سوار می‌کند و پیش پدرش امیر تومان (امیر مؤید سوادکوهی) می‌آورد. امیر مؤید نیز هژیر را نصیحت کرده بعد از چند شبانه روز یزدان را آزاد می‌کند و حکومت، امیر اکرم را مأمور سرکوبی امیر مؤید و پسران او می‌کند. در مصراع‌های زیر، تصاویر بدیعی از نحوه دستگیری یزدان توسط هژیرسلطان، ارائه شده است:

هوجبر سلطان بوردا مطابق قاشون hujabersoltan burdamotabeqe qašun

هژیر سلطان روبه‌روی سپاهیان یزدان قرار گرفت.

«بته» شما ای قاشونا «مبادا» بخیرین تک، ون bate šəma?ey qašuna mabada baxərin

təkkun

گفت: شما ای سربازان یزدان! مبادا از جایتان تکان بخورید!

مه اسم گنتا هوجبر سلطون mə?esme gennəna Hujaber seltun

اسم من هژیر سلطان است.

به مثل مرغ، شماره من کمبه داغون be mesle morq šəmare mən kembe daqun

من شما را مانند مرغ سر می‌برم.

یزدون چادر رِ مره بدین نشون yazdune čader- re məre badin nəšun

چادر یزدان را به من نشان دهید. (مصراع ترجیعی)

یزدون چادرا بدانه نشون yazdune čaderəbedəne nəšun

سپاهیان یزدان، چادرش را به هژیر نشان دادند.

«هوجبر سلطان» بسوزندی بوردا چادر میون hujaber sultan basuzendi burda

čaderemiyun

هژیر سلطان، همانند انسانی که آتش گرفته باشد، وارد چادر سرای یزدان شد.

هاکرده دسگیر آقای یزدون həkərde dasgira?aqaye yazdun

یزدان را دستگیر کرد.

tə xassi dasgir həkni Hujaber seltun? ته خواستی دستگیر هاکنی هوجبر سلطون؟
 تو می‌خواستی هژبر سلطون را دستگیر کنی؟ هژبرسلطان به یزدان طعنه می‌زند. (معراج ترجیعی)
 gu garden bazu biye ?aqrasule seltun گو گردن بزو بیه آقا رسول سلطون
 آقا رسول به خاطر این پیروزی، گاوی قربانی کرد.

qerbuni həkerd biye hosnali pahləvun قربونی هاگرد بیه حُسنعلی پهلوان
 حسنعلی پهلوان نیز گوسفندی قربانی کرد.

ardešir taš bayta feyzellə qaylun اردشیر تش بیتا فیض الله قیلون
 اردشیر، زغال برای تتباکو آورد و فیض‌الله، خود قلیان را.

biyərdene piše hujaber seltun بیاردنه پیش هوجبر سلطون
 قلیان را پیش هژبر سلطون آوردند.

namdæ çelle re vādæ təkun نمدار چله ر وا دانه تکون
 باد شاخه‌های درخت نمدار را تکان می‌داد.

vəne ben həništ biye hujaber seltun ونه بن هنیشتبیه هوجبر سلطون
 هژبر سلطون زیر درخت نمدار نشست.

be məsle palengə və yarde mequm به مثل پلنگا وه یارده مغوم
 همانند پلنگ هر دم غرشی می‌کرد. (مصراع ترجیعی)

yazdunne səvər həkərde ?azin kəh kaše یزدون سوار هاگرده «ازین» کاه کش پالون
 palun

یزدان را بر اسبی سوار کرد که زین آن از جنس کاه بود. این مصراع جنبهٔ تحقیر دارد.

yazdunne biyərdə piše šə ?amire tamun یزدون بیارده پیش «شه» امیرتامون
 یزدان را پیش امیرتومان (امیرمؤید سوادکوهی) آورد.

?amire mayyedəvə xale mazlum امیر میّدا و خله مظلوم
 امیرمؤید خیلی مهربان و مظلوم بود.

haməš deləlet həkərde bəše pəserun «همش» دلالت هاگرده با شه پسران
 مدام پسران خود را نصیحت می‌کرد:

tir re xali həkenin bazenin biyəbun تیر ره خالی هاکنین بزنین بیابون
 تیر تفنگ را به سمت بیابون خالی کنید؛ کسی را نکشید.

pəšte sar dərenne vəšun mar-o xaxərun پشت سر دازنه «وشون» مار و خواخرون

این اسیران، پشت سر خود، مادر و خواهر دارند.

nakənən nafringə amire vačun نکنن نفرینگا امیر و چون

در صورت کشته شدن، مبادا مادر و خواهران اسیرانتان، پسران امیر را نفرین کنند! (مصراع ترجیعی)

čanta šabəne ruz daštəne yazdun چندتا شبانه روز داشته یزدون

چند شبانه روز یزدان را به اسارت داشتند.

moraxes həkərde amiretəmun ?ačəyē yazdun مرخص ها کرده (امیرتامون) آقای یزدون

امیر مؤید، آقای یزدان را آزاد کرد. (مصراع ترجیعی)

نا گفته نماند تصاویر این منظومه در کل روایت قابل مشاهده است. این منظومه از نظر صورخیال، شعری

بی تصویر است. زمانی مخاطب از تصاویر روایت شده لذت می‌برد که خود شناختی کافی از همه قهرمانان این منظومه و جغرافیای منطقه داشته باشد.

۴-۳- گفت وگویی هژیرسلطان با پدر، توأم با افتخار و غرور

امیر مؤید اسماعیل خان باوند سوادکوهی (۱۳۱۱-۱۳۳۳ ه.ش)، در این منظومه، به عنوان فرمانده کل ایفای نقش می‌کند. در این گفت وگو، هژیر هنوز از پیروزی غرورآفرین خود در برابر یزدان (سرکرده سپاه حکومت مرکزی) سرمست است و شاید خبر واگذاری فرماندهی قشون حکومتی به امیر اکرم آلاشتی، چندان برایش مهم نباشد. چون اعتماد به نفس کافی برای جنگیدن دارد، به همین دلیل، پدر را به گونه‌ای پاسخ می‌دهد تا آرامش خاطر یابد. هژیر سلطان، در این گفت وگو، در پی تثبیت خویش است و به عنوان فرزند تلاش می‌کند محبت پدر را بیش از پیش جلب کند. در روانشناسی مبحثی وجود دارد به نام مهرطلبی یا مهرجویی که فرزندان تلاش می‌کنند به گونه‌های مختلف، نظر والدین را به خود جلب کنند. (ر.ک. قائمی، بی‌تا: ۲۰۸). به نظر می‌رسد در این گفت وگو، هژیر چنین اندیشه‌ای در سر داشته است:

bate injeye təlār sarə hasse bigemun «بته» اینجه ی تالار سرا هسه بیگمون

هژیر گفت: اینجا دیگر کسی نیست.

tayyee šum bayrina šəmə nukerun تیه شوم بیرینا شما نوکرون

شما ای نوکران در تدارک شام باشید.

amire mayyed həništətəlārə miyun امیرمید هنیشتا تالار میون

امیر مؤید در میان تالار سر-کلبه‌ی دامداران- نشست.

ramel vəne piš katbiyə kašiyē qalyun رمل ونه پیش کتبییا کاشیه قالیون

رمل پیش او بود و قلیان می‌کشید.

amire Mayyed bate hujaber seltun امیرمید بته هوجبر سلطون

امیر مؤید گفت ای هژیر سلطان!

das-o päre jam dären tәне nukerun دست و پا ره جمع دارن تته نوکرون
به یارانت بگو که آماده باشند.

ʔalānde rādarennāmir akreme qašun الانده راه درنا امیراکرم قاشون
قشون امیراکرم همین الان خواهند رسید. (مصراع ترجیعی)

hujaber seltun bate Amire tāmun هوجبر سلطون بته امیرتامون
هژیر سلطان گفت: ای امیرتومان!

handā sar zendue tә hujaber seltun هندا سر زندوئه ته هوجبر سلطون
هنوز هژیرسلطانت زنده است.

?agә in nәsumme bebәren qašun اگر این نسوم ببارن قاشون
اگر سراسر این نسوم؛ تالار سر شه موزی در دامنهٔ کوه سرخل، را قشون فرا بگیرد.

nәdәrne xiyāl tә Hujaber seltun ندارنه خیال ته هوجبر سلطان
هژیر سلطانت باکی ندارد. (مصراع ترجیعی)

این گفت‌وگو در تالارسر (گالش سرا) «شه موزی» در دامنهٔ کوه سرخل در ۱۰ کیلومتری جنوب پل سفید سوادکوه روی می‌دهد.

handā in kәlām harf nahiye tәmum هندا این کلام حرف نهیّه تموم
هنوز این سخن هژیر تمام نشده بود که:

šast tir bәnәlesse gu xәsәye mi:yun شصت تیر بنالسه گوخسهٔ میون
تفنگ شصت تیر در محل گاوینهٔ شه موزی، درکوهستان سرخل دوآب، به غرش درآمد.

در دو مصراع آخری که تماماً در بالا آورده شده است، مخاطب مشاهده می‌کند که تجربه و کارآزمودگی پدر، برغرور و جوانی پسر پیروز شده است. مطمئناً مخاطب این مقاله نیز، حس و حال هژیر را در آن زمان و آن منطقه درک خواهد کرد.

۴-۴- گفت‌وگوی جنجالی هژیر با برادرش، سهم‌الممالک

عباس خان باوند معروف به سهم‌الممالک، فرزند ارشد امیرمؤید از زن دوم است. وی در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۲۹۹ ه.ش از سوی وزارت جنگ به ریاست قشون مازندران منصوب می‌شود. در میان پسران امیر مؤید، وی فرزندی رؤف تر و مردمی تر بود (باوند، ۱۳۹۴: ۸۷). این بخش از منظومه، بیش از هر بخش دیگری به مناظره و دیالوگ شبیه تر است؛ چون گفت‌وگویی که میان دو برادر درمی‌گیرد، با چاشنی تمسخر، طنز و طعنه همراه است. «طعنه یا کنایهٔ طنزآمیز (irony) که ریشه در تجاهل سقراطی (socratic irony) دارد از قرن هیجدهم در ادبیات اروپا معنی گسترده‌ای یافت و به طور کلی، به استفاده از کلمات با نیتی طنزآمیز گفته می‌شود که درست عکس معنی آنچه بر زبان آمده را برساند» (جوادی، ۱۳۸۴: ۳۸). این دیالوگ، درحقیقت طولانی‌ترین

و زیباترین دیالوگ این منظومه است. قبل از صحنه دستگیر شدن هژیر، سهم الممالک، برادر هژیر، به دیدنش می‌آید و پیغام و خبر دعوت امیر اکرم را به او می‌رساند. هژیر به هیچ وجه نمی‌پذیرد. گویا نه به برادر اعتماد دارد نه به امیراکرم. پاسخ او به برادر با چاشنی طنز و طعنه همراه است. این نکته نیز از نظر دور نماند که سهم الممالک از هژیر بزرگتر بوده است:

hujaber soltan bate ?ey bərarə nədun هوجبر سلطان بته «ای» برار نادون
هژیر سلطان گفت: ای برادر نادانم!

pi:dənavunə magə barre bəraqun پیدا نوننه مگه برّه با راغون
مگر گوشت برّه و روغن پیدا نمی‌شود؛ هژیرسلطان، با کنایه و تمسخر این جمله را به برادرش می‌گوید؛ یعنی سر را فدای شکم نکنیم. هژیر در مصراع‌های زیر به برادر هشدار می‌دهد که این دعوت، نیرنگ و حقه امیراکرم است:

?in hasse tadbire amir akrem num این هسه تدبیر امیراکرم نوم
این تدبیر امیراکرم است.

tə xəni gir badi-o Hujaber sultan ته خوانی گیر بدی و هژیر سلطان
تو می‌خواهی هژیر را به دام بیندازی؟! .
سهم الممالک نیز جواب طعنه هژیر را با طعنه می‌دهد:

sahmolmeməlek bate hujaber sultan سهم الممالک بته هوجبر سلطان!
سهم الممالک گفت: ای هژیر سلطان!

magə tə nədərni dine mosalman مگه ته ندرنی دین مسلمان؟
مگر مسلمان نیستی؟! به هژیر کنایه می‌زند. درحقیقت سهم الممالک کنایه هژیر را به بهترین وجه ممکن جواب داده است. این همان تجاهر سقراطی است؛ یعنی هم هژیر می‌داند که برادرش شکم پرست نیست و هم سهم الممالک می‌داند که هژیر مسلمان است. گویا شاعر مردمی که این منظومه را روایت می‌کند، دوست ندارد قهرمان حماسی‌اش مورد بازخواست واقع شود؛ چون با سرودن مصراعهای بعد که از زبان سهم الممالک می‌سراید، قصد دارد از تلخی کنایه‌ای که تثار هژیر شده است بکاهد:

qorən mohr həkərde amir akremenum قرآن مهر هاگردا امیراکرم نوم
امیر اکرم به قرآن سوگند یاد نموده است. این مصراع از تلخی کنایه‌ای که به هژیر زده است می‌کاهد.

?ame jəkər nərne amir akrem num امه جا کار نارنه امیراکرم نوم
امیراکرم با ما دیگر سر جنگ ندارد. صلح کرد و قرآن هم ضمانت صلح است. (مصراع ترجیعی)
ولی هژیر که شور جوانی و جنگیدن در سر دارد با تمسخر و تمثیلی به یاد ماندنی - که تثار امیر اکرم می‌کند - برادر را اندرز می‌دهد که:

hujaber soltan bate ?ey bərarə nədun هوجبر سلطان بته «ای» برار نادون
هژیر سلطان گفت: ای برادر نادان!

امیراکرم چه دونده وضع قرآن! amir akrem čə dunde vaz'e qoran!

امیراکرم از قرآن چه می‌داند؟! هژبر با استفهام انکاری می‌گوید: امیراکرم از قرآن هیچ نمی‌فهمد و این استفهام با تمثیلی که می‌آورد، روشن ترمی شود:

خی به قلت سر ره مگه ورنه قرآن xi: ye qalte sar re magə varne qoran

مگر بر سر راه خوک قرآن می‌گذارند؟ (امیراکرم خوک است و خوک که چیزی از قرآن نمی‌فهمد). ولی سهم الممالک که گویا از این جنگ و گریز خسته شده بود، هژبر را به مهمانی امیراکرم می‌برد. همان گونه که هژبر پیش بینی کرده بود، دو برادر را به محض ورود دستگیر می‌کنند:

وشون راه دکنته هر د برارون vəšun rəh dakətnə har de berərun
هر دو برادر به راه افتادند.

وشون بوردنه اون حیاط درون vəšun burdene ?un hayəte darun
دو برادر به داخل حیاطی که به مهمانی ناهار امیراکرم دعوت شده بودند، وارد شدند.

بهبه سلام و تاروف تبه توم bahiye selam-o-tərof nayye tum
سلام کردند و مشغول احوال‌پرسی شدند.

قالمه قالمه بیه «در» میون وشون qəlme qəlme baybe dar miyune vəšun
میان هژبر و سپاهیان امیراکرم کشمکش درگرفت.

هاکردنه دسگیرا هوجبر سلطون həkərdne dasgira hujaber seltun
هژبر سلطان را دستگیر کردند. (مصراع ترجیعی)

۴-۵- گفت‌وگوی توبیخ‌آمیز هژبرسلطان با امیراکرم

امیراکرم پهلوان نژاد (۱۳۰۹-۱۲۵۶ ه.ش) فرزند نصرالله خان سرتیپ، نوۀ چراغعلی خان در روستای لیند (در نزدیکی آلاشت) سوادکوه زاده شد. بزرگ‌ترین خیانت وی تحریک کردن رضاخان برای کشتن فرزندان امیر مؤید بود. (باوند، ۱۳۹۴: ۱۲۴)

این گفت‌وگو تک سویه است و تماماً از طرف هژبرسلطان بر زبان آورده می‌شود. در حقیقت شکواییه و موری نامۀ هژبر است بر احوال خویشتن. گویا تراژدی هژبر، با دستگیر شدنش کامل شده و نیازی به کشتن نبوده است؛ چراکه «در تراژدی، اولین عامل تأثیرگذار، قهرمان داستان و دومین عامل، مرگ قهرمان است» (بنت و رویل، ۱۳۸۸: ۱۵۰). در تراژدی مخاطب به خاطر احساسی که به قهرمان اصلی داستان پیدا می‌کند به شدت با او همداد‌پنداری می‌کند و گویا تمام این دردها و رنج‌ها بر پیکر او نیز فرود می‌آید. هژبر با یادآوری نبردهایی که با سپاهیان امیراکرم انجام داده، شکواییه خویش را بی‌نهایت تأثیرگذار کرده است. هر چقدر یادکرد از دوران نبرد بر سر ایده‌آل‌های هژبر بیش‌تر باشد، اثربخشی آن‌ها نیز بر مخاطب بیش‌تر است. در این بخش از منظومه، خیانت امیراکرم هم برای برادر هژبر و هم برای صاحب منصبانی که قرآن را ضمانت صلح میان هژبر

و امیر اکرم قرار داده بودند، مشخص شده است. شاید امیر اکرم در دلش از جاه و جلال هژبر می‌ترسید که برخلاف فرمان رضاخان، این دو برادر را در بین راه گرگان به تهران، در روستای کلاک کلابد بهشهر از پشت با دستان بسته تیرباران می‌کند. توییخ‌ها، طعنه‌ها و تحقیرهایی که هژبر تثار امیر اکرم می‌کند خواندنی است:

هوجبر سلطان بته امیراکرم نوم
هژبر گفت: ای امیراکرم!
مه بآل دوسه «مه» برار نادون
mə bəlle davesse mə bəʔərə nədun

برادر نادانم، دستانم را بسته است، نه تو.

«چرا» هنر کار نروئی جنگ بیابون
چرا در جنگ و گریز با من در بیابان، هنری از خودت نشان ندادی؟! (برای نشان دادن هنر جنگیدن خود، او را بی‌هنر خوانده است).

«چرا» نکرده دسگیرا هوجبر سلطون؟
چرا هوجبر را در جنگ، دستگیر نکردی؟
čəraḥəner kə nazui: jange biyəbun
čəraḥəkərđi dasgirəhujaber seltun!

در این گفت و گو، امیر اکرم و سهم الممالک باوند هیچ حرفی برای گفتن ندارند؛ چون به نوعی هر دو نفر نسبت به هژبر خیانت کار به حساب می‌آیند. هر مخاطبی که روایت منظوم هژبر را از زبان راوی به صورت زنده می‌شنود، دلش با هژبر همدستان است و هرگز دوست ندارد هژبر در آن حیاط پا بگذارد بی آن که چیزی از چراغعلی خان کوچک (امیر اکرم پهلوان نژاد)، رضا خان و برادر هژبر بداند. گویا حس ششم مخاطب نیز، همانند حس ششم هژبر نسبت به آن برهه از زمان و اشخاص کاملاً بی اعتماد است. امیر اکرم، خیانت خود را با کشتن دو برادر کامل می‌کند. توییخ رضا خان دردی از او و خاندانش دوا نمی‌کند. صحنه آخر این منظومه حماسی که به تازدی می‌انجامد، لگه ننگی بر دامن حکومت پهلوی می‌نشانند که به هیچ روی قابل ستردن نیست. مردمانی که در این چند نسل این منظومه را روایت کرده و می‌کنند، به خوبی به این امر واقف بوده و هستند. راز ماندگاری این حماسه نیز همین است؛ یعنی مرگ ناجوانمردانه.

۶-۴- شیوه‌های گفت و گو در دیگر منظومه‌های مازندرانی

در منظومه‌هایی نظیر: زینب جان^(۱)، فرهاد پهلوان^(۲) که به زبان اول شخص مفرد نقل می‌شوند، از انواع گفت و گو خبری نیست. هر دو منظومه، خود گویه‌هایی است که قهرمانان به معرفی خود پرداخته اند (کمرپشتی، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۱۷). در منظومه تقی و معصومه^(۳) که از بن مایه غنایی برخوردار است، گفت و گوی دو طرفه وجود ندارد. به نظر می‌رسد آن را باید در «تابو» بودن روابط دختر و پسر در فرهنگ عامه مازندران دانست (کمرپشتی، ۱۳۹۳: ۵۴-۵۵). در منظومه شاه باجی^(۴) از بیت ۷-۱۴ گفت و گویی میان عاشق شاه باجی (ملاخانجان حیدری) و برادر شاه باجی (آقا رضا جعفری) در می‌گیرد. این گفت و گو با سلام

و احوال بررسی شروع شده، با توصیف گاو نر و اسبِ ملاخانجان ادامه یافته و با خداحافظی تمام می‌شود. برای نمونه چند بیتی نقل می‌شود:

xədaqovvətəde če hassi tanar خدا قوت هاده چه هسی تئار؟
 gələşun də sətədarenne dəmbəl گالشون دسه تا درن دِمبال
 به من گفت: خدا قوت! چرا تنهایی؟ به او گفتم: دو سه تا از گالشها (گاو بانها) پشت سرم هستند و دارند می‌آیند.

huri junekamə bakərde zənhər بوری جونکامه بکرده زنهار
 bate sen čəčiye ?batme čar bəhər بته سن چه چی یه بتمه چار بهار
 در این هنگام، گاو نر جوان زرد رنگ متمایل به قهوه ای‌ام، نعره ای بلند کشید. برادر شاه باجی پرسید: سنش چقدر است؟ گفتم: چهار سال... (همان: ۲۸۹-۲۹۰ و محسنی و همکار، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۴۵). در منظومهٔ حجت غلامی^(۵) به نظر می‌رسد، گفت و گوی دو طرفه به شکل واقعی آن وجود نداشته باشد. در بیت ۲۲-۲۳ این منظومه، حجت غلامی به وسیلهٔ نوکر خود مورد خطاب و بازخواست واقع می‌شود:

حجّت آقا نکن اینان کارها آخ مه مریم جان، جان مه مریم
 ax mə maryem jan jan mə hojjetaqa nakən inən kəreha
 maryem

اسدالله به من می‌گفت: ای حجت آقا! دست از آزار واذیت زنان بردار.

عصمتن، هسنه عصمت خدا آخ مه مریم جان، جان مه مریم
 ax mə maryem jan jan mə esmeten hassene esmete xəda
 maryem

آنان زنان پاکی هستند و تحت حمایت خداوند خویش قرار دارند. (همان: ۲۸۱).

شاید بتوان دو منظومهٔ بلند طالبا^(۶) و ممزمون آقا^(۷) را از لحاظ داشتن دیالوگ‌های مختلف با منظومهٔ هژیر قیاس کرد وگرنه در مضمون و محتوا و نوع منظومه، هرگز قابل قیاس نیستند؛ چراکه هژیر حماسی است و ممزمون آقا و طالب و زهره غنایی. در منظومهٔ مشدی پروری^(۸) که به زبان سوم شخص مفرد نقل می‌شود، در چند جا دیالوگ‌های کوتاهی دیده شده است؛ یک جا در بیت‌های آغازین منظومه است که مشدی برای غارت کردن به شهر زیراب سوادکوه و خانهٔ ملا آقای بدیعی می‌آید. در این قسمت سؤال و جوابی کوتاه میان مشت و خانم بدیعی پیش می‌آید:

bate xāxer məne bāji بته خواخ منه باجی
 ku āqāye badiē کو آقای بدیعی؟

مشتی به زن بدیعی گفت: خواهرم! آقای بدیعی کجاست؟

bte burde zirāb vari. بته بورده زیراب وری

handā nakərde peiē.

هندا نکرده پی

گفت: به زیراب رفته و هنوز برنگشته است. (همان: ۳۰۹). در همین منظومه گفت وگویی طولانی تر میان مشتی و کسانی که در تعقیب او بودند و به دامش افتادند در می‌گیرد. (ابیات ۲۸-۳۵ منظومه) تعقیب کنندگان، قصد گول زدن مشتی را دارند ولی او نقشه آن‌ها را آشکار می‌کند. (همان: ۳۱۱). در دو منظومه تقی یاغی^(۱) و رشیدخان سلطون^(۱۱) به علت ناقص بودن و کوتاه بودن منظومه گفت وگویی در نمی‌گیرد. از این منظر می‌توان گفت که منظومه هژیرسلطان با هیچ یک از منظومه‌های سوادکوه و مازندران قابل قیاس نیست و در نوع خود منحصر به فرد است.

۴- نتیجه‌گیری

در این منظومه نمی‌توان شیوه‌های جدل یا دیالکتیک، سؤال و جواب و مناظره را آن‌گونه که در فلسفه و ادبیات مرسوم است، دید. جدل اصلاً دیده نشده است؛ چون نشست و مذاکره‌ای میان هم‌آوردان در منظومه وجود نداشت. سؤال و جواب در این منظومه در حدّ مونولوگ به چشم آمده است. فقط بخشی از گفت وگویی هژیر با برادرش بر سر پذیرفتن یا نپذیرفتن دعوت امیر اکرم به مناظره شباهت یافته است که می‌توان آن را تجاهل سقراطی نامید. تمام گفت وگوهایی که در این منظومه در میان قهرمانان در می‌گیرد، اهداف خاصی را دنبال می‌کند. این اهداف، به وسیله سراینده به این گفت وگوها داده نشده است. پژوهشگر براین باور است که مخاطب با خوانش چندین باره منظومه، می‌تواند به گفت وگوها جهت و هدف دهد. براین اساس می‌توان گفت، گفت وگوهای توأم با رجز خوانی، تشبیه و تحذیر، غرور و فخرفروشی نسبت به دیگران، تحقیر، امری و... در این منظومه جهت داده شده است. بنابراین به سؤال اول پژوهش پاسخ داده شده است. این منظومه، از نظر شیوه‌های گفت وگو در میان منظومه‌های رایج در سوادکوه و مازندران منحصر به فرد است؛ چون همان گونه که در اصل مقاله دیده شده است، منظومه‌های عامیانه با درون‌مایه حماسی بسامد بالایی در مازندران ندارد و گفت وگوهایی که در این منظومه جهت داده شده است، به منظومه‌های حماسی تعلق دارند.

پی‌نوشت مقاله

* متن کامل منظومه، برای تحقیق و پژوهش علاقه‌مندان، نزد پژوهشگر و دفتر مجله موجود است.

- ۱- منظومه زینب جان، سروده جوانکی است شکارچی که به عشق زینب گرفتار شده و از وصال او برخوردار. زینب نیز به دور از چشمان این جوان، با چندین نفر دیگر سر و سری دارد. سرگذشت این منظومه به روستای کالیم از توابع پل سفید سوادکوه تعلق دارد. وقایع این منظومه مربوط به زمان پهلوی اول است (کمرپشتی، ۱۳۹۳: ۵۷).

- ۲- منظومهٔ فرهاد پهلون، همانند منظومهٔ زینب جان به زبان اول شخص مفرد سروده شده‌است. قهرمان داستان جوانکی است میرشکار که در هنگام شکار به حمله‌ی ببر دچار شده، آسیب می‌بیند. از هیچ جا و نشانه‌ای نمی‌توان تشخیص داد که این منظومه به کدام بخش یا روستای سوادکوه تعلق دارد. با توجه به وجود ببر در این منظومه و روایت شدن آن توسط راویان سوادکوه که سنین بالای هشتاد سال داشته‌اند، قدمت این منظومه بیش از صد سال برآورد می‌شود. به نظر می‌رسد با توجه به واژگانی که در این منظومه به کار رفته‌است، این منظومه به بیلاقات سوادکوه که بر سر راه بند پی بابل قرار گرفته، تعلق داشته باشد (همان: ۵۸).
- ۳- این منظومه، همانند منظومهٔ شاه باجی به اواخر دورهٔ قاجار تعلق دارد. داستان عشق یک سویی گالش بچهٔ جوانی است که در نهایت به معشوق خود نمی‌رسد (همان: ۵۴-۵۵).
- ۴- یکی از منظومه‌های عاشقانهٔ مازندران به زبان تبری منظومهٔ شاه باجی است. این منظومه داستان عشق یک سویی گاو بان (گالش) *galesh* بی سوادی است به نام ملاخانجان حیدری که از اواخر دوره‌ی قاجاریه و دوران پهلوی اول به یادگار مانده است. این منظومه حالت تجرید گونه دارد و در حقیقت گویای حدیث نفسی است که شاعر (ملا خانجان حیدری) در آن با خویشتن مویه می‌کند (محسنی و کمرپشتی، ۱۳۹۴: ۱۲۵-۱۵۲).
- ۵- این منظومه سرگذشت خصوصی حجت غلامی، یکی از یاغیان مناطق روستایی شرق مازندران، تا ساری و سورک است و به زبان اول شخص مفرد روایت می‌شود. ساختار آن شبیه منظومهٔ «زینب جان» است؛ نیم مصراع «آخ مه مریم جان! جان مه مریم» به عنوان مصراع ترجیعی، در پایان هر مصراع تکرار می‌شود (کمرپشتی ۱۳۹۳: ۶۲).
- ۶- منظومهٔ طالباً منسوب است به ستی النساء بیگم، خواهر طالب آملی که سرگذشت طالب آملی و معشوقش، زهره را به شعر درآورده است. اینها دو عاشق و معشوق معروف و ناکام در ادبیات عامهٔ مازندران به حساب می‌آیند. (ر.ک: گودرزی، ۱۳۷۶: ۵-۲۲).
- ۷- منظومهٔ بلند ممزمون آقا به شرق استان مازندران تعلق دارد. وقایع آن در دوران ناصر الدین شاه قاجار روی می‌دهد. سرگذشت یاغی است که دختری را از شهر گلوگاه می‌دزدد و... هنوز کاری علمی و دانشگاهی دربارهٔ این منظومه صورت نگرفته است.
- ۸- منظومهٔ مشتی، سرگذشت یکی از یاغیان دورهٔ پهلوی اول است. اسم اصلی مشتی، محسن، نسب وی احمدی و نام پدرش قاسم بود. وی میان سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۶ ه.ش کشته شد. (ر.ک: پناهی سمنانی، ۱۳۸۴: ۲۴۵-۲۵۶).
- ۹- این منظومه سرگذشت تقی یکی از یاغیان شرق سوادکوه است که در دوران پهلوی اول علیه نظام ارباب و رعیتی قیام کرد و کشته شد (کمرپشتی، ۱۳۹۳: ۶۳).

۱۰- این منظومه گویا به آلاشت سوادکوه تعلق دارد. داستانی حماسی - روایی است که بعد از کشته شدن رشید خان به دست عمال رضاخان پهلوی، به وسیله خواهر وی، گلون، سروده شده است. ایات بسیار اندکی از این منظومه، به دست آمده است. (همان: ۶۳).

کتاب‌نامه

الف: منابع کتبی

- باوند سوادکوهی، احمد (۱۳۹۴). *سوادکوه میراث دار تبار کهن*، تهران: نشر رسانش.
- بنت، اندرو و رویل، نیکولاس (۱۳۸۸). *مقدمه ای بر ادبیات، نقد و نظریه*، ترجمه احمد تمیم داری، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- پناهی سمناپی، محمد (۱۳۸۴). *تاریخ در ترانه*، تهران: نشر پژواک کیوان.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۳). *زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی*، چاپ دوم، تهران: نشر نو.
- ترکمان، محمد (۱۳۷۷). *اسناد/امیر مؤید سوادکوهی*، تهران: نشر نی.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، چاپ دوم، تهران: سخن.
- جوادی، نصرالله (۱۳۸۴). *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*، تهران: کاروان.
- داد، سیمیا (۱۳۸۷). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، چاپ چهارم، تهران: نشر مروارید.
- درگاهی، زین العابدین (۱۳۷۳). *منظومه شفاهی هژیرسلطان*، پایان نامه ارشد، به راهنمایی احمد تمیم داری، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.
- ----، ---- (۱۳۸۹). *هژیرسلطان*، تهران: نشر رسانش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۱ و ۱۳۷۵). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفترهای سوم و پنجم، کالیفرنیا آمریکا: نشر مزدا.
- قائمی، علی (بی تا) *خانواده و مسائل نوجوان و جوان*، قم: انتشارات شفق.
- کمرپشتی، عارف (۱۳۷۷). *منظومه شاه باجی با نگاهی مختصر به دیگر منظومه های مازندرانی*، پایان نامه ارشد، به راهنمایی اسماعیل حاکمی والا، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.

- -----،----- (۱۳۹۳). تحلیل دوبیتی‌ها و منظومه‌های عامیانهٔ مازندرانی شهرستان سوادکوه، بر اساس نظریه‌های فرمالیسم و ساختارگرایی، رسالهٔ دکتری، به راهنمایی مرتضی محسنی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.
- گودرزی، فرامرز (۱۳۷۶). مثنوی طالب و زهره یا طالب، طالبا، تهران: نشر افشار.
- محسنی، مرتضی، کمرپشتی، عارف (۱۳۹۴) جنبه‌های ادبی منظومهٔ شاه باجی، فصل نامهٔ فرهنگ و ادب عامه، سال سوم، شمارهٔ ۷، صص ۱۲۵-۱۵۲.

ب: منابع شفاهی

مرحوم جمع الله احمدی کمرپشتی: راوی منظومهٔ هژبر // مرحوم رشید بندگان کرمانی: راوی منظومهٔ هژبر // مرحوم آقابرار کمرپشتی: راوی سرگذشت هژبر // مرحوم فیروزه احمدی کمرپشتی: راوی سرگذشت محمدعلی رد، اولین سرایندهٔ منظومهٔ هژبر // مرحوم محمدعلی رد، معروف به ممدلی شرخون: سراینده و اولین راوی منظومهٔ هژبر // طاهره رد: فرزند محمد علی رد، راوی منظومهٔ هژبر // ابوالخیر سنجابی اساسی، راوی منظومهٔ هژبر.